

مدعیان سلفی گری و داعش

مدعیان سلفی گری و داعش

فاطمه قنبري

کارشناس ارشد علوم تربیتی

خدیجه شفا ئی

کارشناس علوم سیاسی

چکیده

دولت اسلامی عراق و شام، نامی که بر خود نهاده اند، تا نماینده‌ی حکومتی باشند که صدها سال است کفنش نیز پوسیده است! چند ماهی است روزانه با این نام در خبرگزاری‌ها مواجه می‌شویم. اما این دولت کجاست و کی تشکیل شد؟! ماهیت آن چگونه است؟ عوامل و دلایل پایداری آن تاکنون مدیون چه بوده است؟ ظهور و بروز داعش با این قد و قواره مطمئناً تنها نمی‌تواند بر پایه‌ی رشد خود این گروه بدون کمک‌های بیرونی باشد. آنچه در این مقاله به دنبال پاسخ دادن به آن و یا حداقل طرحی از آن هستیم،

پیدا کردن ردپای عربستان سعودی به عنوان بزرگترین حامی بیرونی آن است. و به دنبال آن پی بردن به منافعی که رژیم آل سعود، پشت پرده‌ای این حمایت‌ها خواهان رسیدن به آن است.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، عراق، داعش، آل سعود، عربستان سعودی.

پس از سقوط صدام، بن لادن زرقاوی را مأمور کرد که شاخه القاعده در عراق را تشکیل دهد. او هم در عراق مستقر شد و جماعت توحید و جهاد را تشکیل داد. زرقاوی سال 2006 کشته شد و ابو عمر بغدادی شد رهبر القاعده در عراق. اسم گروه را هم به "دولت اسلامی در عراق" تغییر داد. بغدادی کشته شد، ابو محمد مهاجر رهبر گروه شد، او هم کشته شد. بعد ابوبکر بغدادی شد امیر دولت اسلامی در عراق. تا قبل از شروع بحران سوریه، این دولت اسلامی در عراق فعالیت می‌کرد. با شروع بحران سوریه، ابوبکر بغدادی یکی از اطرافیان‌ش به نام ابومحمد جولانی سوری را برای تشکیل شاخه القاعده در سوریه به نام جبهه النصره به آنجا فرستاد. خیلی سریع کار النصره گرفت و همه تکفیری‌ها جذبش شدند و خیلی سریع تبدیل به قوی‌ترین گروه مسلح حاضر در سوریه شدند. ادبیاتشان هم جهادی و عقیدتی بود و سخت عقب می‌کشیدند. آمریکا اسمش را گذاشت در لیست گروه‌های تروریستی. اما در همین زمان بود که اختلافاتی بین جولانی و ابوبکر البغدادی بروز کرد. در نتیجه‌ای اختلافات ابوبکر بغدادی خودش به سوریه آمد و اعلام کرد دو شاخه عراق و شام را ادغام کرده است و اسمش را هم گذاشت دولت اسلامی عراق و شام (داعش). جولانی بلافاصله بیانیه داد که من این ادغام را قبول ندارم، و با ابوبکر بغدادی بیعت نکرده‌ام بلکه با ایمن الظواهری بیعت کرده‌ام. الظواهری هم بیانیه داد که این ادغام درست نیست و بغدادی به عراق برگردد و جولانی در شام باشد. اما بغدادی قبول نکرد. این شد مبدا یک اختلاف نظامی و باعث بروز یک کشتار جدی بین این گروه‌ها شد. داعش دیگر فقط با این‌ها می‌جنگید حتی با نظام هم نمی‌جنگید. در طی دو سال داعش بسیاری از مناطق شمالی و شرقی را در دست گرفت. ابومحمد جولانی خیلی تضعیف شد و حتی بعضی یارانش به داعش پیوستند. روند قدرت‌گیری داعش ادامه داشت تا این که جریان موصل پیش آمد و بغدادی اعلام خلافت کرد. گفت خلیفه کلّ مسلمینم. پیروزی‌هایی که داعش در موصل به دست آورد و به نزدیکی‌های بغداد رسید، وضعیت جدیدی در میان برخی از اهل سنت ایجاد کرد که اکنون با آن مواجهیم. اهل سنت تحت تاثیر فتنه مذهبی حس می‌کنند که به آنها بسیار ظلم شده و داعش آمده آنها را نجات دهد.

از سوی دیگر تحولات سوریه و درگیر شدن دولت سوریه با گروه‌های تروریستی که بیشتر در مناطق غربی سوریه فعالیت می‌کردند، زمینه را برای حضور آزادانه‌ای داعش در سوریه فراهم آورد.

اما این همه‌ی ماجرا نیست، این فقط سیر تاریخی شکل‌گیری جریان داعش از درون گروه‌های تکفیری در عراق است. در واقع خاورمیانه در خلال سال‌های متمادی تا به امروز همواره شاهد ظهور گروه‌های تروریستی با اسامی و عناوین مختلف بوده است، اما هیچکدام تاکنون نتوانسته بودند همچون داعش به عنوان تهدیدی اینچنین جدی برای منطقه و جهان تلقی شوند. از همین رو در ادامه به بررسی اسباب و عللی می‌پردازیم که با تکیه بر آنها داعش توانسته است به جایگاه کنونی که در آن قرار دارد دست یابد.

1- منابع مالی،

گروه تروریستی داعش یکی از ثروتمندترین گروه‌های تروریستی در جهان بر شمرده می‌شود، به ویژه پس از آنکه توانست کنترل شهر "موصل" عراق را در اختیار خویش گیرد. علی‌رغم نبود اطلاعاتی صحیح و در عین حال معین در این باره، اما پیش‌گویی‌ها در خصوص منابع تأمین اموال گروه تروریستی داعش همچنان در نوسان و تغییر و تحول است. دولت اسلامی در عراق و شام ملقب به "داعش"، ۴۲۰ میلیون دلار آمریکا را از بانک مرکزی شهر "موصل" در شمال عراق، پس از یورش به این منطقه به دست آورد به گونه‌ای که هم اکنون حدود میلیاردها دلار پول در اختیار دارد که می‌تواند به بهانه ترغیب جهاد این اموال را به کار گیرد، اما منبع اصلی تأمین اموال "داعش" همچنان بحث و جدلهای بسیاری را برانگیخته است. در این میان دولت عراق مسبب اصلی تأمین اموال داعش را عربستان سعودی می‌داند و انگشت اتهام را به سمت این کشور نشانه رفته است؛ چنانکه "نوری مالکی" نخست‌وزیر پیشین عراق چندی پیش در تاریخ ۱۷ ژانویه ۲۰۱۴ عربستان سعودی را مسئول تأمین اموال گروه تروریستی داعش بر شمرده. این در حالی بود که این اظهارات با مخالفت ایالات متحده آمریکا هم پیمان سعودی‌ها مواجه شد، و "جین پساکی" سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، اظهارات "نوری مالکی" را کینه توزانه و ناصحیح دانست. در این میان سئوالات بسیاری در خصوص چگونگی تأمین منابع مالی داعش مطرح می‌شود و یکی از مهمترین آنها این است که آیا این امر توسط کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس صورت می‌گیرد؟ در این راستا "چارلز لستر" تحلیلگر مرکز شورش و ضد تروریسم می‌گوید که دلیل راسخ و محکمی نمی‌توان ارائه کرد که لزوماً یکی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس به حمایت مالی از داعش روی آورده باشند، اما "گوتتر مایر" مدیر مرکز مطالعات جهان عرب در دانشگاه "ماینز" آلمان، با اشاره به اینکه تردیدی در گفته خود ندارد، حمایت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی، قطر، کویت و امارات را منبع اصلی تأمین اموال داعش تلقی می‌کند. مایر علت حمایت مالی این کشورها از داعش را به نوعی حمایت

از آنها در مقابل بشار اسد در سوریه و عراق می‌داند. همچنین ماير با اشاره به این نکته که سعودی‌ها به خوبی از خطرات بازگشت تروریست‌های داعش به عربستان و امکان کودتای آنها علیه نظام سعودی آگاهند می‌گوید: البته منبع بزرگ تأمین اموال این اشخاص دولت عربستان نیست، بلکه شخصیتهای ثروتمند سعودی هستند. در این میان نفت عامل دوم تأمین منبع مالی گروه تروریستی داعش است که بر منابع نفتی در شمال سوریه سیطره یافته و به انتقال نفت از خلال مرزها به ترکیه اقدام می‌کند. در عین حال اکنون "داعش" در شرایطی قرار گرفته که می‌تواند به شکل مستقل اموال خویش را تأمین کند، چنانکه "چارلز لستر" در این باره می‌گوید: داعش همواره تلاش کرده تا شبکه‌هایی را در جوامع تحت سیطره خود تأسیس کند تا بتواند منبع تأمین اموال خود را تضمین کند. این گفته را می‌توان از خلال سرمایه‌هایی که این گروه به طور برنامه‌ریزی شده در شهر موصل به دست آورد به خوبی دید. در این میان "چارلز لستر" پژوهشگر اندیشکده بروکینگز دوحه در خصوص قربانیان عملیات باج‌خواهی می‌گوید: بازرگانان کوچک، شرکت‌های بزرگ، شرکت‌های ساخت و ساز و برخی مسئولان محلی منابع مالی داعش هستند. وی همچنین ادامه می‌دهد: تخمین‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد داعش با تحمیل مالیات بر مناطقی همچون استان "الرقه" در شمال شرق سوریه که تحت سیطره خود قرار دارد، اموال خود را تأمین می‌کند. در عین حال کمک‌رسانی برخی از موسساتی که با رئیس‌جمهور ملعون عراق، صدام حسین، در ارتباط هستند، از نظر کارشناس ماير تا حدی بعید است، و وی اهداف میان‌طرفین را متناقض با یکدیگر می‌داند و بر این باور است که دو طرف با وجود رغبت در از بین رفتن دولت شیعی در عراق نمی‌توانند با یکدیگر کنار بیایند، چرا که داعش خواستار تأسیس به اصطلاح دولتی اسلامی است و عناصر حزب بعث خواستار شکل‌گیری قدرتی دموکرات و سکولار است.

از سوی دیگر سیطره داعش بر بیش از ۴۲۰ میلیون دلار بانک مرکزی موصل و نیز دیگر بانک‌هایی که در دیگر مناطق در اختیار گرفته توانسته است منبعی جهت تجهیز جهادگرایان باشد. بر اساس برآوردهای "الیوت هیگینز" محقق انگلیسی، اموالی که هم‌اکنون در اختیار داعش قرار گرفته است، توانسته این گروه را جهت پرداخت ماهانه ۶۰۰ هزار دلار به ۶۰ هزار عضو این گروه به مدت یک سال یاری کند. برآوردها حاکی از آن است که تعداد تروریست‌هایی که هم‌اکنون در داعش مشغول به جنگ هستند به ۱۰ هزار تن می‌رسد. "چارلز لستر" بر این باور است که داعش اموالی را به تروریست‌هایی کشورهای غربی که در صفوف این گروه تروریستی قرار گرفته و همراه با دیگر قوای می‌جنگند پرداخت می‌کند. پس از آنکه داعش توانسته است بر سلاح‌های آمریکایی زمان ورود به موصل دست پیدا کند، در حال حاضر این امکان نیز وجود دارد که در بازارهای جهانی جهت دستیابی به سلاح‌های جدید نیز وارد عمل شده باشد.

داعش در زمینه‌ی تامین نیروی انسانی تاکتیک‌های متفاوتی را پیاده می‌کند. از یک طرف به جذب نیرو از اروپا می‌پردازد. به تخمین کمیسیون اتحادیه اروپا، بیش از ۲۰۰۰ نفر از این اتحادیه در میان تروریست‌های "داعش" در سوریه و عراق هستند. کارشناسان امنیتی می‌گویند آن‌ها از مسیر ترکیه خود را به مناطق تحت سلطه این گروه می‌رسانند.

در گزارشی در «تاگس‌شاو» آمده است که طرفداران گروه «داعش» در بروکسل، لاهه یا لندن، پرچم‌های سیاه خود را در بسیاری از شهرهای اروپا به نمایش می‌گذارند. سخنگوی کمیسیون اتحادیه اروپا در پاسخ به این سوال که چه تعداد افراد خود را اروپا به گروه «داعش» می‌رسانند، گفت: «ما قطعاً بیش از ۲۰۰۰ نفر تخمین می‌زنیم.» به گفته او این افراد در سوریه و عراق آموزش نظامی می‌بینند، در خدمت «داعش» قرار می‌گیرند و زمانی نیز به اروپا بازمی‌گردند. سخنگوی کمیسیون اتحادیه اروپا تاکید می‌کند که این خطر بزرگی برای اروپاست. به گزارش دولت بلژیک تنها ۳۸۵ نفر در حال حاضر از این کشور در سوریه می‌جنگند که بیشترشان از هنگام اعلام «داعش» به آنجا رفته‌اند. خیلی از آن‌ها بنا بر اطلاعات دولت بلژیک اهل بروکسل و انتورپن (یک شهر ساحلی بلژیک) هستند.

یکی از مبلغان اسلام افراطی در بروکسل که از سر دسته‌ی‌های جنبش «شریعت برای بلژیک» است. او شعار می‌دهد: «اعتیاد به قمار، مواد مخدر و الکل و روسپیگری در سراسر اروپا بیداد می‌کند» و خواهان یک جایگزین می‌شود. بسیاری از طرفدارانش "داعش" را این «جایگزین» می‌دانند و حاضرند برای این «دولت» بجنگند. در ادامه گزارش «تاگس‌شاو» آمده است: سخنان مبلغانی که در حقیقت نفرت را تبلیغ می‌کنند، در میان بخشی از جوانان در اروپا خریدار دارد. به عنوان مثال در میان جوانان محله فقیرنشین شیلدرویک در شهر لاهه در هلند. آن‌ها در آنجا در تظاهرات خود به راحتی برای جنگ با آمریکا و یهودیان تبلیغ می‌کنند. اکنون نزدیک به ۱۴۰ هلندی در میان صفوف «داعش» در عراق و سوریه هستند. بیشتر کسانی که می‌خواهند به «داعش» بپیوندند، به ترکیه پرواز می‌کنند و به محله فاتح در شهر استانبول می‌روند. کارشناسان امنیتی اروپا به اطلاعاتی دست یافته‌اند که نشان می‌دهد در دفتری که در این محله که در اصل کارچاق کن «داعش» است، به آن‌ها مبلغ ۴۰۰ دلار برای شروع کار و مدارکی برای عبور از مرز داده می‌شود. برخی از آن‌ها افرادی هستند که ظاهراً کاری عادی دارند و به «مرخصی سالانه» می‌روند! اما بخش دیگری از نیروهای داعش از درون منطقه تامین می‌شوند. بسیاری مسلمانان در کشورهای اسلامی و عربی، یکی از مهم‌ترین دلایل مشکلات امروز مسلمانان را از بین رفتن خلافت اسلامی و تشکیل حکومت‌های مستبد و غیر اسلامی در کشورهای اسلامی می‌دانند، برای این‌گونه افراد تشکیل یک

دولت اسلامی راه نجات از مشکلات امروز و مقدمه شروع دوران طلایی تمدن اسلامی است. داعش با توجه به علاقه مسلمانان به تشکیل دولت اسلامی، یکی از مهمترین برنامه‌ها را تشکیل یک دولت اسلامی بزرگ اعلام کرده است. بخش زیادی از مردم کشورهای عربی مسلمان، یکی از دلایل افول قدرت کشورهای اسلامی را به دلیل اجرای قرارداد سایش پیکو پس از جنگ جهانی اول می‌دانند، قراردادی که کشورهای عربی مسلمان را به کشورهای کوچک تجزیه کرد و بین این کشورها مرز ایجاد کرد، لذا شعار از بین بردن مرزها و ایجاد یک خلافت اسلامی واحد می‌تواند افراد بسیاری را از کشورهای عربی مسلمان جذب کند. داعش در همین راستا از سال پیش اعلام کرد که به دنبال برداشتن مرزها و ایجاد یک خلافت اسلامی واحد در سرزمین‌های اسلامی است و برای دادن جنبه عملی به این شعار سال گذشته گستره فعالیتش را از عراق به سوریه گسترش داد و سوریه و عراق را یک سرزمین واحد خواند. داعش همچنین پس از اشغال بخشی از کشور عراق به سرعت خاکریزهای و موانع مرزی بین دو کشور عراق و سوریه را از بین برد و اعلام کرد که این کارش قدم اول برای از بین بردن مرزها بین تمام کشورهای اسلامی است.

سرمایه گذاری بر روی کودکان و نوجوانان

یکی از برنامه‌های داعش در ابتدای ورودش به سوریه، برگزاری دوره‌های دینی برای کودکان و جوانان بود تا بتواند از این طریق کودکان و نوجوانان را جذب خودش کند، داعش پس از اتمام این دوره‌های دینی، بسیاری از شرکت‌کنندگان را به اردوگاه‌های آموزشی نظامی برد تا پس از آموزش، آنها را در درگیری‌ها به کار بگیرد.

داعش پس از جذب کودکان و نوجوانان پر انرژی به آنها مسئولیت‌هایی را می‌دهند، داعش پس از شستشوی مغزی کودکان و نوجوانان، آنها را در عملیات‌های مختلف از جمله عملیات‌های انتحاری به کار می‌گیرد.

کودکان و نوجوانانی که از سنین پایین عضو گروه داعش شده‌اند، به این گروه وفادارتر هستند، چون آنها همه وجود خودشان را جزئی از گروه داعش می‌دانند و نیز این کودکان مبلغان خوبی برای این گروه هستند. یکی از ترفندهای داعش، جذب اشخاص متنفذ عشائر در سوریه و عراق است تا به دنبال جذب افراد متنفذ، باقی افراد آن عشیره هم به داعش بپیوندند، سنتی که از دیرباز در بین قبایل عرب مرسوم بوده است و داعش موفق شده به شکل مطلوبی از آن استفاده کند. داعش کمک‌های مالی زیادی را به رهبران عشائر سوریه و عراق می‌کند تا آنها با نیروهایشان به داعش بپیوندند، داعش همچنین از اختلافات بین عشائر مختلف استفاده می‌کند تا یک عشیره به دلیل کینه از یک عشیره دیگر، به خود جذب

کند. راه دیگری که داعش در منطقه برای جذب نیرو استفاده می‌کند تحریک قبایل سنی بر علیه شیعیان می‌باشد. پس از برکناری صدام حسین در عراق و قدرت گرفتن شیعیان در این کشور مناطق سنی نشین با تحریک کشورهای همجوار عربستان دچار ترس و موهوم از شیعیان به رهبری جمهوری اسلامی ایران شدند. داعش در طول حیات خود سعی کرده است که با استفاده از این حرب و بهانه‌ی جنگ با دولت شیعی به جذب نیرو از بین اهل تسنن بپردازد.

3- استراتژی جنگی،

تاکتیک‌های نظامی داعش اساساً براساس امکانات این گروهک تروریستی است. از یک طرف، راهکار ایجاد کمین‌ها را در پیش می‌گیرد و از سوی دیگر درصدد غافلگیر کردن دشمنان خود می‌باشد چرا که این گروه می‌داند که توانایی‌ها و امکانات موجود این گروه این امکان را بوجود نمی‌آورد تا روش ارتش‌های نظامی را برای دفاع از مناطق تحت تصرف خود استفاده کند. اعضای داعش همچنین مانع از ورود دشمنان خود به مناطق تحت کنترل خود نمی‌شوند، بلکه دشمنان را به این مناطق می‌کشانند و سپس آن را در دام کمین‌هایی که از قبل ترتیب داده شده است، می‌اندازند تا بیشترین تلفات را به نیروهای طرف مقابل برسانند. همچنین بعید نیست که داعش برخی تدابیر را در نظر داشته باشد تا دست به غافلگیری‌های نظامی بزند که بر آن برای جبران شکست‌های حساب باز کرده است. احتمالاً این غافلگیری‌ها توسط عملیات انتحاری علیه اهداف مهم و یا حمله غافلگیرانه به پایگاه است که احتمالاً در برخی از کشورهای مجاور نیز که داعش هنوز وارد آن نشده است، صورت می‌گیرد. برخی از رخداد‌های میدانی به ماهیت تاکتیک داعش اشاره دارد چرا که تعداد زیادی از نیروهای این گروه از خیابان‌های دو شهر الرقه در سوریه و موصل عراق ناپدید شده و پس از کوتاه کردن ریش‌هایشان به خانه‌های خود بازگشته تا به زندگی عادی خود بپردازند که این امر احتمالاً نشانگر ماهیت تاکتیک‌هایی است که این گروه آماده می‌کند. همچنین بازگشت روز افزون و برنامه‌ریزی شده برخی از افراد مسلح خارجی به کشورهایشان می‌تواند شاخصه دیگری از ماهیت اقدامات غافلگیرکننده داعش باشد.

4- تبلیغات رسانه‌ای گسترده،

داعش برخلاف بسیاری از گروه های تکفیری دیگر، در شبکه های اجتماعی همچون توئیتر و فیس بوک فعال است، اعضا و طرفداران داعش صدها حساب در شبکه توئیتر دارند، آنها در این حساب ها به صورت شبانه روزی، اخبار و تصاویر پیشروی ها و عملیات های داعش را منتشر می کنند. با توجه به اینکه شبکه های اجتماعی همچون توئیتر و فیس بوک در کشورهای عربی و میان مسلمانان غرب نشین محبوب هستند، خوراک های تبلیغاتی داعش به بسیاری از افراد می رسد و تعدادی از آنها جذب این تبلیغات می شوند. بهره برداری از رسانه ها به خصوص دنیای مجازی به این شکل را می توان از شگردهای منحصر به فرد داعش دانست که در این ابعاد در بین شبکه های تروریستی دیگر تاکنون سابقه نداشته است.

5- ایجاد رعب و وحشت

داعش از این حربه به نحو وحشیگرانه ای در جهت تضعیف روحیه ای مناطقی که قصد حمله به آنها را دارد استفاده می کند. از جمله ای این روش ها تجاوز به زنان و دختران، و انتشار اخبار آن به طور گسترده و همچنین کشتار گروهی و سربریدن افراد است. تمامی این روش های خشونت بار بع عنوان عاملی برای ترساندن مردم منطقه و جهان و همچنین ابزاری برای تبلیغ رسانه ای آنها گشته است.

تمامی این مسایل مربوط به خود داعش و شکل گیری آن بودند اما آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم، ردیابی منافع رژیم های عربی در جریان شکل گیری داعش است. از همین رو و بنا به مقتضیات آن به بررسی نقش این رژیم ها در روند رشد این گروهک تروریستی می پردازیم.

می توان گفت اصلی ترین منبع خارجی تغذیه کننده ای داعش رژیم آل سعود است که حاکم بر عربستان سعودی هستند. آل سعود از سه روش عمده در طول حیات داعش به کمک آن پرداخته اند:

1- حمایت فکری، حمایت آل سعود از گروه های تکفیری و جریان سلفی گری سابقه ای طولانی دارد و به اندیشه های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب باز می گردد. اما به طور کلی می توان حمایت عربستان از سلفی گری را به دو بخش تقسیم کرد.

بخش اول شامل جریان سلفی گری میانه رو است. این جریان همواره مورد حمایت عربستان سعودی بوده و هست، که از طریق دستگاه های رسمی تبلیغی و ترویجی عربستان سعودی مورد حمایت مستمر قرار می گیرد.

سلفی‌ها خود را پیرو مکتب «اهل حدیث» می‌دانند که در عصر عباسیان و پس از اختلاف با معتزله و اهل کلام و شیعیان، پدید آمدند. پس از درگذشت احمد بن حنبل در سال 241ق که بنیان‌گذار مذهب اهل حدیث است، این شیوه در میان حنبلی‌ها ادامه داشت و حنبلی‌ها در اصول و فروع و عقیده و احکام، خود را پیرو اهل حدیث دانستند. خلفای عباسی از دوران «متوکل» تا زمان «مقتدر»، به ترویج این مکتب پرداختند. در سال 305ق، ابوالحسن اشعری (متوفای 324ق) تحت عنوان «احیای مکتب اهل حدیث» و به طور اخص احمد بن حنبل، مکتبی را پی‌ریزی کرد و خواست اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث ایجاد کند؛ زیرا عقیده آنان با خرافات زیادی آمیخته شده بود و پیوسته می‌گفتند: «قرآن، قدیم است» و بشر در زندگی خود فاقد «اختیار» است و خدا دست و پا و چشم و دیگر اعضا را دارد! او برای اصلاح این مکتب، به پا خاست و توانست اصلاحاتی انجام دهد؛ ولی متعصبان اهل حدیث او را از خود طرد کردند. با پیدایش مکتب اشعری، شکاف عظیمی بین اهل حدیث و آنها پدید آمد و پیوسته در جنگ و جدال بودند و گاهی اختلافاتشان به خونریزی می‌انجامید و علتش این بود که اشعری اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث انجام داد و برای خود در مسائل عقیدتی مقامی فائل شد. در تمام این دوران که اهل حدیث در یک طرف و اشاعره در طرف دیگر بودند، هرگز «سلف» و «سلفیه» به عنوان مذهب مطرح نبود تا اینکه ابن تیمیه (م 728 ق) دعوت به شیوه «سلف» را شعار مکتب خود ساخت؛ ولی وی از کلمه «سلفیه» بهره نمی‌گرفت و می‌گفت: ما تابع «اهل سنت و جماعت» هستیم که در سه قرن نخست می‌زیسته‌اند؛ یعنی از 11 تا 300ق.

روش فکری سلفیه

مسئله مهم، آگاهی از روش فکری سلفیه است، آنها دو روش دارند که به هم نزدیک است؛ گروهی فقط کتاب و سنت را حجت دانسته، از داوری‌های عقل کمک نمی‌گیرند. گروه دیگر می‌گویند قرآن و سنت وقتی برای ما حجت است که با فهم «سلف» همراه باشد؛ زیرا ما آیین خود را از آنها گرفته‌ایم.

آنان در تعبد به نص «کتاب و سنت»، بین خبر واحد و خبر متواتر فرق نمی‌گذارند و خبر واحد را در تبیین عقاید و معارف، حجت می‌دانند و چند وقت پیش در همایشی درباره «حجیت خبر واحد در عقاید» که در عربستان سعودی برگزار شد، همگان تصریح کردند که قول ثقه در عقاید برای ما حجت است. بر همین اساس خدا را با صفات بشری توصیف می‌کنند و برای او به خنده و گریه و آمدن و رفتن و نشستن و پا

نهادن در جهنم معتقد هستند و می‌گویند: «صدای تختی که روی آن می‌نشیند، مانند صدای کجاوه است!».

شیوه سلفیه در استنباط عقاید

آنان می‌گویند: «باید از صحابه و تابعان پیروی کرد؛ زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است» و در این مورد، به حدیث نقل شده از رسول خدا (ص) استدلال می‌کنند که فرمود: «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...: بهترین مردم، مردم زمان من هستند. سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند. سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند.» آنگاه دوران هر کدام از سه گروه یاد شده را صد سال تخمین می‌زنند که مجموعاً سیصد سال می‌شود. ابن‌تیمیه و پیروانش با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را «که هر قرنی از نظر آنان صد سال است»، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته و یا به طور عملی آن را تأیید کرده‌اند، به صورت کامل می‌پذیرند، چون پیامبر اکرم (ص) در این حدیث، این سه قرن را قرون ممتاز شمرده است. امتیاز این قرن‌ها به خاطر کسانی است که در آن سیصد سال زندگی می‌کردند و خیر بودن آنان، موجب این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم. این نظریه، با سئوالات و ابهامات زیادی همراه است.

اشکالات دیدگاه سلفیه

سؤال اول: «قرن» در لغت عرب، بر خلاف اصطلاح معاصر، به معنی صد سال نیست، بلکه به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می‌کنند و سپس جمعیت دیگر جای آنان را می‌گیرند و قرآن مجید هم کلمه «قرن» را در همین معنا به کار برده است. واژه «قرون» در قرآن کریم هفت بار به کار رفته و هرگز از آن، «قرن» اصطلاحی یعنی «صد سال» اراده نشده، بلکه به معنای «مردم یک زمان» به کار رفته است. نمونه‌ای از این کاربرد، این آیه شریفه است: «أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّ أَهْلُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ: آیا ندیده‌اند که چه اندازه پیش از ایشان جمعیت‌هایی را نابود کردیم که در زمین، آنان را توانمند ساخته بودیم؛ به گونه‌ای که به شما آن توان را نداده‌ایم و از آسمان به فراوانی برای آنها باران فرستادیم و جویها از زیر آنان روان ساختیم، ولی

سرانجام به خاطر گناها نشان آنان را نابود کردیم و جمعیتی دیگر پدید آوردیم». بنا براین، تفسیر حدیث «خیر القرون» به سیصد سال، هیچ پایه و اساسی ندارد و اصطلاح امروز نمی‌تواند، قرینه بر تفسیر حدیث باشد. ابن‌منظور در لسان‌العرب پیرامون توضیح «قرن» نوشته است: قرن نسلی را می‌گویند که پس از نسل دیگر می‌آید و در مقدار فاصله زمانی این دو فصل، نظرات متفاوتی هست؛ مانند: ده سال، بیست سال، سی سال، شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال. در نهایت ابن‌اثیر آمده است: «قرن، به معنای مردم یک زمان بوده و از ماده «اقتران» گرفته شده است. گواه بر اینکه «قرن» به معنی مردم یک زمان است، شعر شاعری است که چنین سروده:

إذا ذهب القرنُ الذی انت فیهم و خُلِّفت فی قرنٍ فأنت غریبٌ . یعنی: هرگاه مردمی که تو در میان آنها هستی بروند و تو در میان مردمی دیگر بمانی، در این هنگام غریب هستی.»

ابن‌حجر عسقلانی در تفسیر حدیث «خیر القرون...» قرن را به معنای مردم یک زمان تفسیر کرده است: «القرنُ: اهلُ زمانٍ واحد متقارب اشترکوا فی امرٍ من الامور و یقال: ان ذلک مخصوصٌ بما اذا اجتمعوا فی زمان نبیٍّ او رئیس یجمعهم علی مله او مذهبٍ او عملٍ، و یطلق القرنُ علی مدةٍ من الزمان. قرن، مردم یک زمان را می‌گویند که در کاری از کارها با هم شریک باشند و گاهی به مردمی می‌گویند که در زمان یک پیامبر یا رئیس باشند که آنها را بر یک روش یا مذهب یا کاری متحد سازد و قرن، گذشته از مردم، بر خود زمان نیز گفته می‌شود.» سپس با یک محاسبه خیالی، کوشیده مدت قرن را صد سال معرفی کند تا سیصد سال اول تاریخ اسلامی را شامل شود. او گفته است چون یک نفر از صحابه به نام ابوالطفیل پس از صد سال از هجرت درگذشته است، پس عصر صحابه را باید صدسال دانست؛ اما ملاک، عمر بیشتر صحابه است، نه فرد نادر آنها که در هفتاد سالگی درگذشته‌اند. خود او هم معتقد است: متوسط سن افراد همان هفتاد سال است. یادآور می‌شویم با اختلاف زیادی که در مدت «قرن» است، نمی‌توان آن را به صد سال تفسیر کرد. از این گذشته، قرآن بهترین مدرک است که هرگز قرن را نه به معنی صدسال، بلکه مردم یک زمان دانسته است و حداکثر مدت عمر مردم یک زمان را هفتاد سال حساب می‌کنند، نه بیشتر. فرض کنیم مقصود همان سیصد سال اول است؛ اکنون می‌پرسیم چگونه می‌توان آن سه قرن را، شریف‌ترین قرن‌ها خواند در حالی که آنچه اهل حدیث، بدعت می‌خوانند، همگی در همان صد سال نخست یا کمی بیش از آن بوده است؟

ظهور «خوارج» در سال 39ق آغاز شد و بعداً هم ادامه یافت و بعد به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند. پایه‌گذار «مرجئه» حسن بن محمد حنفیه است که در اواخر قرن نخست درگذشت، هرچند «ارجاء» در طول زمان معانی مختلفی به خود گرفته است. «تفکر قدری» از معبد بن عبداً جهنی بصری، متوفای 80 ق، آغاز

شد. پس از او پرچم «قدریه» را غیلان بن مسلم دمشقی به دست گرفت و در سال 105 در دمشق به دار آویخته شد. «تفکر معتزلی» در سال 105ق پی‌ریزی شد؛ آنگاه که واصل بن عطا از مکتب استادش، حسن بصری جدا شد و اعتزال را پی‌ریزی کرد. حال که اکثر مذاهب و فرقه‌هایی که از نظر «سلفیه» باطل هستند، در آخر قرن اول و اوایل قرن دوم پدید آمده است، چگونه می‌توان آن سه قرن را، «خیرالقرون» خواند؟ به طور خلاصه باید گفت: حدیث «خیرالقرون» از دو نظر مخدوش است:

1- از نظر تفسیر کلمه «قرن» به صدسال و کلیه کسانی که در این سه قرن می‌زیسته‌اند.

2- از نظر واقعیت و تحقق خارج؛ زیرا مذاهب انحرافی در همان دو قرن نخست رشد کرد و گسترش یافت و گروه‌بندی‌ها در آن زمان پدید آمد.

سؤال دوم: خصیصه انسانی، همواره، داشتن اختلاف و تفاوت در فکر و اندیشه است و اصحاب و حتی تابعان، از این خصیصه مستثنا نبودند و حتی در عصر رسول خدا(ص)، چه رسد به زمان پس از درگذشت آن حضرت، برداشت‌های مختلفی از اسلام داشتند که اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) اختلاف در عصر نبوی

1- اختلاف در غنیمت‌های جنگی بدر: یاران پیامبر(ص) پس از پیروزی در جنگ بدر، درباره اسیران جنگی و غنیمت‌ها به دو گروه تقسیم شدند: گروهی بر کشتن آنان اصرار داشتند و گروهی پیشنهاد می‌کردند از آنها فدیة بگیرند و آنان را آزاد کنید. این اختلاف به قدری شدید بود که قرآن به نکوهش آنان پرداخت: «لولا کتابُ من اٰ سبق لمسّکُم فیما أخذتُم عذابٌ عظیم: اگر نوشته ثابتی از جانب خدا از پیش نبود، در این کاری که در پیش گرفته‌اید، کیفر بزرگی به شما می‌رسید.»

2- صلح حدیبیه: در صلح حدیبیه هنگامی که پیامبر(ص) با قریش صلح کرد و حتی حاضر شد در عهدنامه عنوان «رسول» را از کنار نام خود بردارد، موجی از اختلاف پدید آمد. گروهی صلحنامه را مایه ذلت می‌خواندند و به یکدیگر می‌گفتند: «فعلام نُعطى الدنیه فی دیننا؟»، ولی گروه دیگر تسلیم رسول خدا(ص) بودند.

3- روزه در سفر: رسول گرامد(ص) در سال هشتم هجری، در روز دهم ماه رمضان، از مدینه خارج شد و هنگامی که به نقطه ای به نام «کراع الغمیم» رسید، کاسه آبی خواست و آن را بلند کرد؛ به طوری که همه مردم دیدند. آنگاه حضرت از آن نوشید. به حضرت گفتند که برخی به حالت روزه باقی مانده اند، فرمود: «اولئک العصاه، اولئک العصاه؛ آنها گنهکارند، آنها گنهکارند.»

4- جلوگیری از نگارش نامه: رسول گرامد(ص) در بستر بیماری بود و گروهی از یاران، گردش را گرفته بودند. فرمود: «قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.» گروهی با آوردن قلم و کاغذ موافقت کردند و گروهی سرسختانه با آن مخالفت کردند. هنگامی که حضرت اختلاف آنان را دید، فرمود: «برخیزید! شایسته نیست نزد من با یکدیگر کشمکش کنید.»

حال با وجود اختلاف در میان صحابه، تکلیف چیست؟ آیا مجاز هستیم به هر کدام عمل کنیم یا راهی برای ترجیح وجود دارد؟

(ب) اختلاف پس از پیامبر(ص)

اختلاف فکری در میان انسان ها، امری طبیعی است و صحابه و تابعین هم از این امر طبیعی، مستثنا نبودند و اختلاف آنان در مسائل عقیدتی و شرعی بیش از آن است که در اینجا ذکر شود. هنوز آب غسل پیامبر(ص) خشک نشده بود که در انتخاب خلیفه، اختلاف نظر شدیدی در میان صحابه بروز کرد. حتی کار به زد و خورد کشید و اگر کسی وقایع سقیفه را در تاریخ طبری و دیگر کتابهای تاریخی بخواند، عمق اختلاف را درک می کند.

پس از استحکام پایه های خلافت، اختلاف در فکر و اندیشه، در میان یاران، گسترش یافت و ریشه فرقه های اسلامی همچون قدریه، مرجئه، معتزله، مجسمه، همه و همه در قرن اول تاریخ اسلامی پدید آمد و در دوران تابعین و تابعین رو به فزونی نهاد. اکنون این سؤال مطرح می شود: اگر باید فهم و برداشت «سلف» را ملاک فهم قرآن و سنت بگیریم، مقصود کدام فهم و کدام برداشت است؟ این «هفتاد و سه فرقه» در همان اعصار نخست پدید آمدند و جمعیت هایی را به خود وابسته کردند. پس چرا همه آنها را «جز یکی» در آتش می دانید و سرزنش می کنید؛ در حالی که آنها هم از «سلف» بوده اند؟ شدیدترین جنگ و نزاع ها، در سه قرن نخست اسلام، در حکومت امویان و عباسیان رخ داد و هر کدام از این فرقه ها،

برای خود مکتب و منطقی داشتند. چگونه می‌توان همه این اختلافها را نادیده گرفت و یک «سلف صالح» منسجم و دور از اختلاف تصور کرد که در همه مسائل، ملاک سنجش حق و باطل باشد؟

سؤال سوم: اگر بناست به فهم و درک سلف صالح در سه قرن اول مراجعه کنیم، چرا فهم اهل بیت و سخنان آنان میزان حق و باطل نباشد؟ آنان خود از سلف صالح و برترین آنها و در فهم مسایل دینی بی‌نیازترین امت اسلامی بودند و پیامبر گرامی (ص) آنان را هم‌تا و همسنگ قرآن قرار داد و فرمود: «انّی تارکٌ فیکم الذّقلین، کتاب اللّٰه و عترتی، ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا ابدا؛ من در میان شما دو چیز گرانبها یعنی قرآن و اهل بیت خودم را بر جا می‌گذارم که اگر از آنها پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید.» چرا این همه روایات از پیامبر گرامی اسلام (ص) درباره دختر گرامی‌اش که او را «سیده نساء العالمین» و فرزندانش را مانند «سفینه نوح» معرفی کرد، مورد توجه قرار نگیرد و به آنها مراجعه نشود در حالی که آنان گل سرسبد سلف صالح بودند؟

سؤال چهارم: مسلمانان به شهادت قرآن، رسالت پیامبر (ص) را خاتم رسالت‌ها و نبوت او را پایان بخش نبوت‌ها می‌دانند و آنچه مربوط به دین و شریعت است، باید از خود رسول خدا (ص) به مردم برسد. با توجه به این اصل، چگونه می‌توان فهم صحابی را برای دیگران حجت دانست، در حالی که معنای آن این است که هنوز باب نبوت و گزارش از عالم معنا بسته نشده و یکی از حجت‌های خدا، فهم و اجتهاد صحابه است؟

شوکانی - از طرفداران مسلک وهابی - به این حقیقت، اعتراف کرده و گفته: حق این است که قول صحابی حجت نیست. خدا برای این امت، جز یک پیامبر و رسول نفرستاده است. صحابه و کسانی که پس از آنان می‌آیند، همگان مکلفند از کتاب و سنت، پیروی کنند، آن کس که بگوید جز کتاب و سنت، حجت دیگری هست، در دین خدا چیزی را گفته است که خدا به آن، امر نکرده است.

سؤال پنجم: سلفی‌ها می‌گویند ما سیره سلف صالح را مبنای عمل خود قرار داده‌ایم. اگر قید «صالح» احترازی است و پیشینیان را به دو گروه صالح و غیرصالح تقسیم می‌کند، اشکال این است که راه تشخیص صالح از غیرصالح چیست؟ آیا حکام اموی که خون اهل بیت پیامبر (ص) و هزاران بی‌گناه را ریختند، از سلف صالح هستند؟ آیا خلفای بنی‌عباس که نخستین خلیفه آنان مشهور به «سفاح: خونریز» است، از «سلف صالح» هستند؟ محدثان و فقیهانی که با این نظام‌ها همسو بودند و توجیه‌گر کارهای آنان بودند، از کدام دسته‌اند: صالحند، یا غیرصالح؟

به طور مسلم این گروه، قید صالح را قید توضیحی می‌دانند و همه «سلف» را صالح می‌شمارند؛ ولی تاریخ به شدت این پندار را رد می‌کند. با منطق سلفیه، چگونه می‌توان قتل خلیفه سوم را توجیه کرد؟ مقتول از صحابه و فاتلان نیز از صحابه و تابعان بودند! چگونه می‌توان جنگ‌های سه‌گانه «جمل»، «صفین» و «نهروان» را توصیه کرد؟ آیا کسانی که بر ضد خلیفه منتخب قیام کردند، همگان سلف صالح بودند؟

سلفی‌ها می‌گویند: «ما نباید درباره آنان سخن بگوییم. خدا شمشیرهای ما را از خون آنها پاک دانسته است. پس زبان خود را نیز آلوده نکنیم.» اکنون باید پرسید: آیا این منطق، سخن وحی است یا سخن بشر خطا کار؟ چگونه می‌توانیم درباره تابعان، سخن بگوییم؛ اما درباره اصحاب، حق سخن گفتن نداریم؟ قرآن درباره خطوط قرمز، بسیار سخن گفته؛ ولی آنها را خط قرمز ندانسته است. از این گذشته، آنان واسطه‌های رساندن دین به ما هستند و با سکوت درباره آنان، سؤال‌اتمان حل نمی‌شود.

سؤال ششم: اگر ملاک، فهم و درک سلف است، نتیجه این می‌شود که عقل و شعور خود را تعطیل کنیم و فقط به سخنان سلف گوش دهیم؛ بنابراین مسائلی که سلف درباره آنها چیزی نگفته‌اند، نباید بیان شود. به همین علت یکی از انتقادهای درباره نظریه احمد بن حنبل که قرآن را قدیم معرفی می‌کرد، این است که قرآن و سنت درباره قدیم یا حادث بودن قرآن سخنی نگفته‌اند، پس چگونه او در این باره اظهار نظر می‌کند؟! چگونه می‌توان به نظریه سلف اکتفا کرد، در حالی که هزاران مسئله در زمینه عقاید و احکام پاسخ می‌طلبند؟ چگونه می‌شود از این مسائل بگذریم و پاسخ دین خاتم به آنها را بیان نکنیم؟

سؤال هفتم: روش سلف این بود که گوینده شهادتین را مسلمان تلقی می‌کردند و هرگز قلب‌های مردم را نمی‌شکافتند تا از عقیده آنها تفتیش کنند. از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «من نیامده‌ام تا قلوب مردم را بشکافم و از درون آنها مطلع شوم.» رسول گرامی اسلام (ص) این حدیث را در زمانی بیان فرمودند که خالد بن ولید به ایشان گفت: «بسیاری از نمازگزاران، به زبان چیزی را می‌گویند که در دل، قبول ندارند.» حضرت در پاسخ فرمود: «انّی لم اُمر ان أنقب عن قلوب الناس و لا اشقّ بطونهم: من هرگز مأمور به تفتیش قلوب مردم و شکافتن درون آنها نشده‌ام.»

سلف صالح به این روش عمل می‌کردند و جز گروهی اندکی به نام خوارج، کسی اهل «تکفیر» نبود. به خود حق می‌دادند دیگران را نقد کنند؛ اما به خاطر اختلاف فکری، عقیدتی و عملی، یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند. اکنون گروهی که ادعای پیروی از این سلف صالح را دارند، تنها با سلاح تکفیر و تفجیر و عملیات انتحاری با مسلمانان رو برو می‌شوند و موج تکفیری که از سوی جریان سلفی به راه افتاده

است، آبروی اسلام را در جهان به خطر انداخته و احیاگر اندیشه باطل کشیشان شده است که می‌گفتند: «اسلام، در پرتو شمشیر پیشرفت کرده است!»

سؤال هشتم: کتاب و سنت که سلفی‌ها آنها را منبع فکری خود می‌دانند، نسبت به عقل بسیار تأکید می‌کنند. واژه «عقل» در قرآن 49 بار آمده است و واژه‌های «نُهی» و «لُبُّ» در موارد زیادی به کار رفته است. ما خدا و رسالت پیامبر(ص) را با عقل شناخته‌ایم. چگونه این خلف صالح به «سلف صالح» نسبت می‌دهد که بهره‌گیری از عقل، کار «عقل‌گرایان» است و «عقل‌گرایان» جایگاهی در میان مسلمانان ندارند؟! آنان توجه ندارند که کنار نهادن خرد و بی‌اعتنایی به آن سبب می‌شود که اصل دین متزلزل شود. اساس دین که همان شناخت خدا و شناخت انبیا و آخرین پیامبر(ص) است، تنها با کتاب و سنت، انجام نمی‌شود. حتی قرآن مجید، «توحید در خالقیت و ربوبیت» را با قانون خرد ثابت می‌کند و می‌فرماید: «لو كان فيهما آلهةٌ إلا اللهُ لفسدتا: اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او وجود داشتند، آن دو تباہ و نابود می‌شدند.»

پس از درگذشت ابن‌تیمیه و هجوم فقیهان همه مذاهب بر ضد او، دعوت به پیروی از اهل حدیث، آن هم به شیوه این گروه محدود، چندان رونقی نداشت و برخی از شاگردان او، مانند ذهبی (م748ق) و ابن قیم (م751ق) و ابن‌کثیر (م77ق) نتوانستند شیوه او را ترویج و گسترش دهند و پیروانی فراهم آورند؛ زیرا او این فکر را در شام و مصر مطرح کرد که مرکز علم و دانش و قله فقاہت بود. این شیوه در قرنهای بعد، به وسیله محمدبن عبدالوہاب (م1207ق) در سرزمین نجد که فاقد علمای برجسته بود، احیا گردید و گسترش یافت و بر اثر حمایت آل‌سعود، در آنجا به صورت مذهب رسمی درآمد و با تسخیر حرمین شریفین در پرتو حمایت استعمار انگلیس، بر این مناطق تحمیل گشت و تمام مراکز علمی و دانشگاهی و مساجد و منابر وعظ و خطابه رسمی در اختیار آنان قرار گرفت و گروه‌های دیگر، از این مراکز بی‌بهره شدند.

از نظر محققان، شعار «سلفیه»، نخست در مطبوعات مصر مطرح شد؛ آنگاه که مصر به اشغال انگلستان درآمد و گروهی از مصلحان مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی (م1316ق) و شیخ محمد عبده (م1323ق) در مقابل هجوم فرهنگ و تمدن غرب، تصور کردند که راه‌هایی از چنگ اشغالگران این است که در مقابل گروهی که فریب فرهنگ غربی را خورده و بیشتر در آنها هضم شده بودند، مردم را به همان اسلام پیشینیان دعوت کنند. گروه اول برای اینکه حرکت خود را با شعاری زیبا، همراه کنند، شعار «سلفیه» را انتخاب کردند تا بگویند ما پیرو اسلام راستین قرون نخستین هستیم. ولی آنان از احیای این مکتب، هرگز قصد تکفیر دیگران یا ایجاد شکاف در میان مسلمانان را نداشتند، بلکه از روی خوش‌بینی به صحابه و تابعان، این مسلک را ترویج کردند. در سال 1929م که جمعیت «اخوان المسلمین» در مصر تشکیل

شد، آنها نیز به این مسلک رغبت نشان دادند و خیال کردند پیروی از گروههای نخستین اسلامی - صحابه و تابعین - نجات بخش امت اسلامی است؛ ولی در عین حال به همه فرقه‌ها، روی خوش نشان داده، غالباً به مسائل سیاسی و در رأس آنان تأسیس حکومت پرداختند؛ اما سلفی‌گری در نجد که خود را وارث محمد بن عبدالوهاب می‌دانست، موجی از تندروی و سختگیری به راه انداخت و کم‌کم به تکفیر همه مسلمانان پرداخت و گاهی برای ساکت کردن مخالفان، شیعه را تکفیر کرد، اشاعره و صوفیه و مذاهب دیگر را اهل بدعت خواند و مدعی شد که اسلام ناب در اختیار سلف بوده و فهم آنان از کتاب و سنت برای همگان حجت است و هر کس از این راه، عدول نماید، بدعت‌گذار یا خارج از اسلام است. آنچه که از این رهگذر قابل تامل است حمایت آل سعود از اندیشه‌ی سلفی است. اندیشه‌ای که با بقای حاکمیت آل سعود در عربستان سعودی گره خورده است. در واقع آل سعود با پیوند زدن خود با اندیشه‌ی سلفی و ترویج و گسترش آن به عنوان برداشت صحیح از اسلام و به زعم خودشان اسلام راستین، سعی دارند تا حاکمیت سعودی را به عنوان حاکمیتی ودیعه نهاده شده از جانب خداوند بین خود معرفی کنند. که از نتایج آن ایجاد پشتوانه اجتماعی در بین ملت‌های عربی به عنوان حاکم مشروع می‌باشد. اما جریان سلفی به همین جا محدود نمی‌شود. از همینجاست که بخش دوم جریان سلفی خودنمایی می‌کند.

بخش دوم جریان سلفی، در واقع، سلفی‌گری افراطی است. که بارزترین نکته در مورد آنها به کارگیری رفتارهای خشونت‌آمیز در پیشبرد افکار و عقاید خود می‌باشد. حمایت عربستان از این جریان دوگانه بوده و براساس منافع مورد نظر خود به این جریان‌ها نزدیک شده و یا از آنها فاصله گرفته است. نگاه عربستان به داعش از همین منظر قابل بررسی است. یعنی به عنوان جریان سلفی افراط گرا.

2- حمایت مالی،

در سال ۲۰۱۰ و با انتشار اسناد محرمانه توسط ویکی لیکس، هیلاری کلینتون اعلام کرده بود که عربستان سعودی بهترین منبع مالی برای گروه‌های شبه نظامی در منطقه است گروه‌هایی مانند طالبان. اما عربستان پس از حادثه همواره تلاش کرد تا این اتهام را از خود دور کند. اگرچه در مورد گروه داعش این وضعیت با توجه به نگرانی جامعه‌ی جهانی از رشد این گروهک و رفتارهای خشونت‌آمیز آنها در برخورد با مخالفین خود، حمایت‌های مالی عربستان از راه‌های غیرمستقیم صورت می‌گیرد.

3- تامین منابع انسانی، اگرچه در مقایسه با دو مورد بالا نقش عربستان در این حوزه کم‌رنگ‌تر است اما عربستان به عنوان یکی از کشورهای تامین‌کننده‌ی نیروی انسانی داعش فعال است و این ماجرا با توجه به سابقه‌ی تفکر سلفی‌گری در این کشور موضوع غیرقابل انتظاری نیست.

اما داستان در اینجا ختم نمی‌شود. نگاه آل سعود به داعش در ابتدا همچون نگاهش به سایر گروه‌های وهابی و یا سلفی حاضر در منطقه بود، که از یک سو حامی و مبلغ جریان سلفی‌گری هستند و از سوی دیگر به زعم مسئولان سعودی عاملی برای مهار قدرت‌گیری روزافزون جمهوری اسلامی ایران. اما با پیشروی و گسترش داعش در منطقه و ایجاد بحرانی که منافع و امنیت ملی کشورهای دیگر، که در راس آنها ایالات متحده‌ی آمریکا قرار دارد، را مورد تهدید قرار می‌دهد؛ رژیم سعودی مجبور شده نقش دوگانه را در برخورد با داعش بازی کند.

مدت زمان زیادی از انتشار لیست سازمان‌های تروریستی توسط ریاض که در آن نام گروه تکفیری داعش به عنوان گروه‌های تروریستی آورده شده، نگذشته است. در مورد انگیزه‌ها و دلایل مقامات سعودی از آوردن نام اسامی در لیست تروریستی نیز تحلیل‌های متعددی است لیکن شرح آن منظور این نوشتار نیست. آنچه مد نظر است نوع برخورد ریاض با پدیده خود ساخته‌ای تحت نام دولت اسلامی عراق و شام (داعش) است که سعودی‌ها حتی یکبار در طول سه سال بحران آفرینی این گروه تکفیری در سوریه حاضر نشدند اقدامات جنایت‌آمیز آن را محکوم کنند چه رسد به اینکه نام آن را در فهرست تروریستی خود درج نمایند. اما همیشه برای یک چنین دولت‌هایی حفظ حاکمیت به هر شیوه‌ای، در اولویت است. از آنجا که حاکمیت سعودی‌ها به شدت وابسته به سیاست‌های واشنگتن می‌باشد، با تغییر رویکرد آمریکا و به تبع آن کشورهای اروپایی نسبت به داعش، ریاض نیز مجبور شده است در سیاست‌های خود تجدید نظر کند. مصداق این رفتار دولت‌های مرتجع عربی و غربی با گروه‌های تروریستی در سوریه و عراق همان بهره‌گیری از استان‌های دوگانه آنان در برخورد با تحولات جهانی است. به این معنی که تا زمانی که تروریست‌ها دور از مرزهای آنان به اقدامات تروریستی مبادرت می‌ورزند و به نوعی منافع آنان را تامین می‌کنند این گونه از تروریسم نه تنها نباید محکوم و تعقیب شود که باید برای استمرار آن تا تحقق اهداف تامین مالی نیز بشوند اما زمانی که حس شود تروریسم ممکن است به درون مرزهای آنان تسری یابد آنگاه این تروریسم از نوع بد تلقی شده و باید برای نابودی آن همت کرد.

البته این تغییر سیاست‌ها چندان هم با میل و رغبت نبوده است، کما اینکه در ائتلاف علیه داعش با پیش شرط (حمایت آمریکا از گروه‌های شورشی حاضر در سوریه افزایش یابد تا بدین ترتیب حکومت بشار اسد در موضع ضعف قرار بگیرد) گذاشتن برای پیوستن به این ائتلاف با بی‌میلی به این ائتلاف پیوستند. البته دلایل آنها از این رفتار دوگانه به سیاست‌های آنان در رقابت منطقه‌ای با ایران بازمی‌گردد. آل سعود در مبارزه با داعش از یک سو همسو شدن با سیاست‌های اصلی‌ترین پشتیبان خود و همچنین مهمترین مشتری نفت خود را می‌بیند، اما از سوی دیگر ضعیف شدن بزرگترین سرکوبگر حال حاضر شیعیان و همچنین بشار اسد را می‌بیند که از حمایت تمام قد جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. اگرچه رفتار

جمهوری اسلامی ایران با بشار اسد براساس قوانین بین الملل بوده و پذیرفتن دولت بشار اسد از سوی جمهوری اسلامی حرکتی منطبق با عرف بین الملل است، و کاری خلاف قانون از سوی جمهوری اسلامی ایران صورت نگرفته است. اما در هر صورت این به معنای پیروزی جمهوری اسلامی در سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌باشد که برای آل سعود به معنای شکست از دشمن قسم خورده‌ای خویش است. بنابراین می‌توان گفت چنانچه فشارهای سیاسی بیرونی بر آل سعود نباشد، ترجیح می‌دهد به حمایت از داعش بپردازد.

منابع:

اصول کافی، کلینی، ج 1، ص 27.

السلفیه مرحله زمينه مبارکه لا مذهب اسلامي، محمد سعيد رمضان البوطي، ص 232 _ 233.

صحیح بخاری، حدیث شماره 2652، 3651 و 6429.

لسان العرب، ج 13، ص 313، ماده «قرن».

فتح الباری، ج 7، ص 4، باب فضائل اصحاب النبی (ص)

سیره ابن هشام، ج 3، ص 346.

نوری، شرح صحیح مسلم، ج 7، ص 32.

صحیح مسلم، ج 7، ص 122-123؛ ترمذی، شماره 874؛ کنز العمال، ج 1، ص 44 و حاکم مستدرک، ج 3، ص 148.

مستدرک حاکم، ج 3، ص 151.

صحیح مسلم، باب زکات، حدیث شماره 2341.

<http://baharnews.ir/vdcjyhex.uqemvzsffu.html>

<http://www.daesh.ir>

ForeignPolicy.com Article by Barak Barfi, Aaron Y. Zelin 2013